

هو العليم

مأموریت شیطان در دو جنبه مثبت و منفی

شرح حدیث عنوان بصری - حقیقت دنیا و شیطان -

جلسه ۱۰۳

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا * قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا
الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لِنِئْ أَخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْفَيْمَةِ
لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

در جلسه گذشته خدمت دوستان عرض شد که

امام صادق علیه السلام به عنوان می فرمایند: کسی را

که خداوند توفیق بدهد به این سه مطلب برسد؛ اینکه

تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد، اینکه برای

خود مایملکی نبیند، و سوم اینکه اشتغالش و آنچه

که از تکالیف با او سروکار دارد، در راستای اطاعت

^۱ .سوره اسراء (۱۷)، آیات ۶۱ و ۶۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۹:

«و یاد بیاور هنگامی را که ما به ملائکه گفتیم به آدم سجده نمایند! همگی سجده نمودند مگر ابلیس که گفت: آیا من سجده کنم به کسی که تو وی را از گل خلق فرمودی؟! ابلیس گفت: تو به من بگو که چنانچه مدت و اجل مرا تا روز بازپسین به تأخیر اندازی، من البته بر ذریّه و اولاد این شخصی را که تو وی را بر من مقدم داشتی و مکرّم و برتر نمودی، مسلّط می شوم؛ و مگر عدّه کمی از ذریّه او بقیّه را همگی در تحت سلطه و اقتدار خود می گیرم!»

از او امر الهی باشد، از خودش چیزی قاطی و خلط
نکند و آن کلام الهی را با منویّات خودش رنگ نزند
و نقّاشی نکند، اگر این طور شد «هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ
إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ»؛ دیگر دنیا، شیطان و مردم دنیا
نمی توانند او را بفریبند و گول مردم و دنیا و شیطان
را نمی خورد و سرش کلاه نمی رود.

جنبه منفی مأموریت شیطان

در جلسات گذشته راجع به فلسفه خلقت شیطان
تا حدودی مطلب به عرض رفقا و دوستان رسید.
صحبت به اینجا رسید که شیطان برای رشد و تکامل
انسان است و اگر شیطان نبود انسان به مرتبه رشد و
تکامل نمی رسید. این یک نکته ای است که بسیاری
از افراد از این مسئله غافل هستند و همیشه به شیطان
به یک دید ترس و دلهره و خوف و خشیت و نگرانی
نگاه می کنند، و به عنوان یک پدیده ای است که تنها
کاری که در عالم خلقت از او بر می آید عبارت از
جنبه سلبی و جنبه منفی در این عالم است مانند یک
میکروب.

فرض کنید که یک میکروب وبا در اینجا قرار

دارد. یک شخص وبایی در اتاقی آمده است، چطور
یک مرتبه همه فرار می کنند و از اتاق بیرون می روند،
چون این یک پدیده منفی است. اگر بیایی و بنشینی
و با او صحبت کنی سرایت می کند و این شوخی
بردار هم نیست. یا فرض کنید که یک ویروس
خطرناکی که ممکن است در هوا سرایت کند. در این
قضیه ای که چندی پیش در بعضی از ممالک اتفاق
افتاده بود یک مرتبه دیدید که چه خوف و هراسی در
دل همه دنیا پیش آمد که عجیب! این یک پدیده
جدیدی است که آمده و تا به حال هم کسی از آن
خبر نداشته است. حالا این دیگر چه موجودی است
که خدا به جان ما انداخته که در عرض چند روز فرد
را نابود می کند و تلف می کند.

مردم هم به شیطان با این دید نگاه می کنند که یک
میکروب خطرناک، یک میکروب وبایی، یک
ویروس مهلک، یک پدیده منفی که اصلاً نمی دانیم
چرا خدا این را در جهان آفرینش به وجود آورد؟ اگر
از اوّل به وجود نمی آورد چه ایرادی داشت؟ اگر خدا
از اوّل شیطان را خلق نمی کرد به کجای خدایی اش
بر می خورد؟ اگر از اوّل این شیطان به این کیفیت نبود

چه می‌شد؟

اشکالاتی که در بین متکلمین و غیره مطرح شده بر این اساس دور می‌زند که خدا از خداییتش چه کم می‌شد که در کنار موجودات این یک موجود به نام شیطان را خلق نمی‌کرد؟ این جنبه منفی است.

البته در اینکه شیطان اغوا می‌کند حرفی نیست، در اینکه وسوسه می‌کند حرفی نیست و همه ما به خوبی از شرح و احوال این بزرگوار اطلاع داریم که کار و مأموریت ایشان چیست. حالا یا مأموریت را سر خود انجام می‌دهد یا از طرف خدا مأمور است، حالا به او کاری نداریم. ولی علی‌کلّ حال مأموریت یک میکروب یک مأموریت تخریبی است، یک مأموریت تهاجمی است. هیچ وقت میکروب در بدن نمی‌آید و بخواهد به صلاح جهاز هاضمه و سیستم دفاعی بدن کمک کند، همیشه می‌خواهد از بین ببرد.

ویروس یک موجود و یک پدیده‌ای است که سلامتی و صحت انسان را تهدید می‌کند. در اینکه شیطان چنین کاری را انجام می‌دهد همه ما، تک تک افرادی که در اینجا نشسته‌ایم به خوبی به این مسئله واقفیم

که کار شیطان دور کردن انسان از تقرّب به پروردگار است. شخص می‌خواهد عمل خیر انجام بدهد، همان موقعی که می‌خواهد انجام بدهد یک خطور در مغز می‌کند، این خطور را چه کسی می‌آورد؟ ایشان می‌آورد! می‌خواهد یک دستگیری کند، همین‌که می‌خواهد دستگیری کند یک دفعه جهات مختلف در ذهن می‌آید؛ حالا که این دستگیری را می‌خواهی بکنی چقدر برای تو تمام می‌شود؟ حالا این به کجا برمی‌خورد؟ این چه ارتباطی با تو دارد؟ حالا فرض کنید که اگر تو بروی در فلان‌جا بدهی، به یک منفعت دیگری می‌رسی. حالا کی به کی است؟! فرض کنید تا می‌خواهد که یک قدم خیری بردارد یک مرتبه شروع می‌کند ملاحظات مادی و دنیوی را در نظر گرفتن که این چه مسائلی است که می‌خواهی اقدام کنی؟

اثرات سوء گرفتن مجلس بزرگداشت به‌جای مجلس طلب مغفرت و ترحیم

فردی را می‌خواهد برای مجلس دعوت کند، مجلسی است مجلس ترحیم است، مجلس طلب مغفرت است. یک وقت مجلس بزرگداشت نگویند! بزرگداشت چرند و پرند است! مجالس یعنی

مجالس ترحیم، طلب مغفرت، طلب رحمت.
بزرگداشت یعنی بزرگ کردن، باد کردن! بادکنک
دیده‌اید؟! وقتی در آن فوت می‌کنید چه می‌شود؟
این قدر بزرگ می‌شود. باز هم فوت می‌کنید
بزرگ‌تر می‌شود. دوباره فوت می‌کنید تا یک حدی
که می‌شود این قدر و بعد یک مرتبه می‌ترکد. خیلی
بزرگداشت باشد ترکیدن در آن است! قضیه را
مواظب باشید! بزرگداشت یعنی باد کردن، خیلی
صریح گفتم. مرحوم آقا یک مرتبه بزرگداشت
نگفتند، باید گفت: ترحیم، اسم به این قشنگی است.
مجلس طلب مغفرت، مجلس ترحیم، طلب رحمت.
بینید این بیچاره الآن در قبر با چه مسائلی طرف
است؛ به جای اینکه به فکر خودت باشی به فکر او
باش. آیا می‌خواهی خودت را بزرگ کنی؟ او که زیر
خاک رفت، و دیگر صدایش هم در نمی‌آید. پس
بزرگداشت، بزرگداشت خودت است نه
بزرگداشت او!

می‌گویند در این مجلس بزرگداشت منبری بیاید.

حالا چه منبری‌ای بیاید؟ منبری‌ای که دائماً بیاید باد

کند، دائماً به این بادکنک فوت کند، دائماً بیاید القاب بگذارد. او در قبر دائماً بدنش می لرزد و او بالای منبر این میّت را بالا می برد. میّت می گوید که بابا من این قدر هم بالا نیستم که تو داری من را بالا می بری. من اینجا هشتم در گروی هیجدهم است و دارم یکی یکی حساب پس می دهم. آن آقا دائماً فوت می کند، باد می کند، دائماً از یال و کوپال و این طناب و از این آهنگ ها می گوید اگر اهل اینها باشد! اگر هم اهل ما باشد از سایر مسائل و چیزهای خیلی خوشایند و جاذب می گوید که ایشان این طور بودند، ایشان آن طور بودند، ایشان چه بودند. دو کلمه آمدی بگویی که ایشان چقدر نماز شب خواند؟ در کارهایش چقدر اخلاص داشت؟ چقدر به فقرا کمک می کرد، چقدر در مسائلش خدا را در نظر داشت؟ در طول عمرش چقدر به روایت عنوان بصری عمل کرد؟ ما از این حرف ها می شنویم؟ نه، فقط باد، بزرگداشت! بزرگداشت یعنی این.

حالا منبری می خواهیم دعوت کنیم، چه کسی را دعوت می کنیم؟ اگر این را دعوت کنیم، بالای منبر می رود و حق می گوید و این به درد نمی خورد، حقّ

مجلس ادا نمی‌شود! باید یکی را دعوت کنیم که به ساز ما راه بیاید. می‌بینید آمد و زد تو خال. همین‌که می‌خواهد دعوت کند می‌بیند که چند تا مورد وجود دارد؛ این بالای منبر می‌رود و حق می‌گوید، به‌درد نمی‌خورد و مجلس دیگر فایده‌ای ندارد و دیگر بزرگداشتی نیست. آن شخص می‌آید و آن‌طوری که باید، عمل نمی‌کند. یکی را باید بیاوریم که او بیاید و شروع کند و مجلس را پیروراند و آن‌طوری که ما می‌خواهیم از آب در بیاورد. این به‌درد می‌خورد. تلفن را برمی‌دارد و می‌گوید که ما برای فلان‌جا می‌خواهیم شما را دعوت کنیم و او هم می‌گوید که بالأخره حساب حساب است، کاکا برادر! هر چیزی جای خودش را دارد. دائماً بر مبلغ اضافه می‌شود و بالأخره به توافق می‌رسند! شیرینی را می‌خورند و به احسن وجه، حقّ بزرگداشت ادا می‌شود. این می‌شود شیطان. وقتی که ادا شد آن‌وقت می‌رود کنار می‌نشیند و شروع می‌کند به کف زدن. به‌به، به به آرزوی خودم رسیدم!

باید به خدا پناه برد که مسئله خیلی مهم است!

مطلب دقیق است، مطلب حسّاس است و همه ما هم می دانیم و اگر ندانیم مسئول نیستیم و مکلف نیستیم، ولی می دانیم و به خوبی هم می دانیم.

این مسئله، جنبه سلبی قضیه است و جنبه منفی خلقت شیطان است. ولی مگر خدای متعال بیکار بود که بیاید و یک موجودی را خلق کند که این موجود کارش دائماً تخریب باشد، کارش دائماً از بین بردن استعدادها و از بین بردن قابلیت ها باشد. کار خداوند که عبث و لغو و لهُو نیست. فعل خداوند عین مصلحت است و عین حق و عین واقع است.

هدف خلقت انسان، رسیدن به مرتبه خلیفه الهی

در جلسه گذشته عرض شد که خلقت انسان برای رسیدن به آن مرتبه متوقّع است و برای رسیدن به آن مرحله خلیفه الهی است. خدای متعال در مرتبه ذات خود، واجد همه اوصاف و لوازم کمال و نُعوت جمالیّه و جلالیّه است. یعنی ذات خدای متعال اصل خیر و اصل وجود است. و تراوشات ذات او همه بر اساس این مسئله خیریّت و صلاح و حُسن است.

بیان عوالم نازله ذات پروردگار

ولی آثار پروردگار از نقطه نظر جامعیت صفات

پروردگار دارای مراتب مختلفی است و ما در همین عالم مشاهده می‌کنیم. موجودات این عالم جماد دارد، حیوان دارد، نبات دارد، موجودات لطیف هست، موجودات ثقیل هست، انسان هست، جنّ هست، ملائکه هست، عالم عقول و عالم ارواح هست. تمام اینها جلوه‌های متفاوت پروردگار است از نقطه نظر میزان و مرتبه صفات متّصف ذات که آن صفات موجب و باعث شکل‌بندی و رتبه‌بندی و ساختاری اشیاء خارجی می‌شود. یعنی وقتی که خدای متعال وجودی را خلق می‌کند از نقطه نظر خصوصیات وجود، به اندازه مرتبه و مرحله همان قابلیت و ماهیت از آن وجود، خصوصیات وجود و آثار وجود بر او افاضه می‌کند. لذا این اختلاف در عالم همه بر اساس این مسئله به وجود می‌آید.

قابلیت‌های وجودی در اشیاء خارجی متفاوت است؛ یک شیء جماد است و یک شیء نبات است، یعنی همان جمادیّت را به اضافه رشد و تکثر و تولید مثل دارد. یک شیء دیگر را شما می‌بینید که حیوان است یعنی همان خصوصیات و اضافه‌ای را دارد. و

همین‌طور تا به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ملائکه هستند و در آن مرتبه، عقل تامّ و صلاح تامّ و حُسن تام حاکم است که استعداد در آن مرتبه وجود ندارد بلکه فعلیّت، فعلیّت محض است که آن عالم، عالم ملائکه است. بالاتر از عالم ملائکه، خدای متعال موجودی را خلق کرده است که آن موجود مرتبه‌اش مرتبه‌ای است بالاتر و فعلیّت او عین فعلیّت خود ذات پروردگار است؛ یعنی وجودی را که خدای متعال آن را قالب‌بندی کرده است و وجود خود را به صورت محدود با تمام صفات و با تمام شرایط و با تمام خصوصیات ذات، خلق کرده است.

کالبد در تسخیر روح است، نه روح در تسخیر کالبد

بنابراین این وجود که همان وجود نازلۀ پروردگار است به اسم انسان در این عالم تحقّق پیدا می‌کند. این وجود، وجود انسان است. روحی که از این وجود تراوش کرده است و از ذات پروردگار تنازل پیدا کرده است در کالبدی به اسم جسم استقرار یافته است. البته اینکه روح در این کالبد هست، مجازاً است و کالبد در تحت تسخیر روح است، نه اینکه روح تحت تسخیر کالبد باشد. چون مجرّد

نمی تواند ظرف ماده پذیرد. این ظرف، که ماده است در تحت تسخیر روح و در تحت تسخیر نفس است؛ تسخیر بالفعل، تسخیر بالفاعل. این نفس، نفس قابل است و بدن، بدن قابل می شود.

این روحی که از ناحیه پروردگار آمده است، به عنوان یک موجود مجمل که می خواهد آثار پروردگار را در خارج به نحو کلی بروز و ظهور بدهد، برای رسیدن به این مرتبه فعلیت باید یک دوری را بگذراند، باید یک سیکلی را طی کند و باید یک راهی را برود که خود را از آن مرتبه اجمال که مرتبه ذات است [به ظهور خارجی برساند]. و آن مرتبه، مرتبه هوهویت است و در آن مرتبه نه اشاره ای می توان کرد و نه می توان از او سخنی گفت و نه می شود نسبت به آن مرتبه تفکر کرد. فکر انسان نسبت به آن مرتبه از این نقطه نظر الکن است. و اصلاً خود فکر یک پدیده مادون ذات است و چگونه ممکن است که یک پدیده مادون ذات پروردگار بتواند به کنه ذات پروردگار احاطه علمی و اشراف علمی پیدا بکند؟ بناءً علی هذا فقط می تواند تصوّراتی

و مبهماتی از آن مرتبه داشته باشد.

امر به سجده بر روح آدمی نه بر کالبد او

حالا آن مرتبه ذات که مرتبه هوهویت است پایین آمده و به شکل نفس مجمل و نفس مبهم به این کالبد و جسم تعلق گرفته است که می فرماید: **(فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)**^۱. تا وقتی که آدم به صورت گِل روی زمین افتاده بود دستور سجده نیامده بود. الآن این مرده‌ای که در غسل‌خانه است فرض کنید که یکی از همین‌ها حضرت آدم بود؛ نباید ملائکه به او سجده کند چون این بدن است. به بدن سجده نکردند! این نکته را متوجه باشیم تا وقتی که به قضیه شیطان می‌رسیم بدانیم که شیطان چه اشتباهی کرد. اگر همین الآن در این ساعت در روز جمعه در این غسل‌خانه و در این قبرستان برویم، می‌بینیم جنازه‌هایی را آوردند و اینها هرکدامشان یک انسانند، هرکدام اینها یک بشرند. حالا فرض کنید ده‌تا از این جنازه‌ها را هم در مقابل

۱. سوره الحجر (۱۵)، آیه ۲۹. افق وحی، ص ۱۶۱:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آورید!»

هم بگذارند، خطاب ﴿اَسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ تعلق نمی گیرد چون اینها جنازه هستند. جنازه چه ربطی به آدم دارد. هزار تا از این جنازه ها را هم شما در کنار همدیگر ردیف کنید باز خطاب ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اَسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ به این جنازه ها تعلق نمی گیرد ولو هزار تا باشد. همه اینها گوشت و استخوان و مو هستند و چیز دیگری نیستند. گوشت و استخوان و مو در گوسفند هم هست و تفاوتی ندارد. حالا فرض کنید که آن وزنش سی کیلو است و این صد و سی کیلو است. آن به آن شکل است و این انسان به شکل دیگری است. حالا آن چهار تا پا دارد و این دو تا پا دارد. اما مسئله و قضیه یکی است و تفاوتی نمی کند. تا وقتی که آدم به شکل گل و خاک بود، همین جنازه هایی است که در قبرستان است و در این موقع خطاب تعلق نگرفت. اما وقتی که خدا فرمود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي﴾ وقتی این جنازه شروع به حرکت کردن کرد حالا ﴿فَقْعُوا لَهُ سُجْدِينَ﴾. مگر گوسفند حرکت نمی کند؟ مگر رمله های گوسفند حرکت نمی کنند؟ چرا ملائکه بر اینها سجده

نکردند؟ با اینکه گوشت اینها یکی است و خون اینها یکی است. - حالا در بعضی از سلول‌ها و مواد بدن و در خصوصیات یک تفاوت‌هایی هست ولی بالأخره یکی است. - خون، خون است و حالا گروه این با گروه آن فرق می‌کند. مگر خود انسان‌ها گروهشان با همدیگر تفاوت ندارد؟ اگر خون یکی را به آن یکی بزنند فوری می‌میرد، باید گروه خون‌ها به هم بخورند. اینکه مایه افتراق نیست. اینکه این بدن شروع به حرکت کردن کرد، چه پدیده‌ای به وجود آمد که وقتی این پدیده به وجود آمد، خطاب سجده به ملائکه تعلّق گرفت؟ این پدیده عبارت است از روح الهی؛ روح خدا. پدیده‌ای به وجود آمد که اگر این پدیده مانند پدیده خود ملائک بود، آیا باز هم ملائکه مأمور به سجده می‌شدند؟ نه دیگر، چون این مثل خودشان است و دیگر سجده نمی‌خواهد.

هیچ وقت شده که شما فرض کنید معامله‌ای بکنید که در آن معامله خریدار و فروشنده، هر دو به یک میزان و به یک اندازه بهره ببرند؟ فرض کنید که شما یک هزار تومانی را بدهید و درقبال این هزار تومان جنسی را بخرید که دقیقاً هزار تومان قیمت

داشته باشد! بله، جنسی را می‌خرید که هزار و صد تومان قیمت دارد ولی به هزار تومان می‌خرید که صد تومان در اینجا سود کرده‌اید؛ اما دقیقاً پول را بدهید و جنسی را که در بازار به همان قیمت است بخرید، سودی نکرده‌اید، آدم عاقل این کار را انجام نمی‌دهد. اینجا چیزی گیر او نیامده است و به مقدار این مبلغی که داده به همان مقدار نه بیشتر چیزی گرفته است. عاقل این کار را انجام نمی‌دهد!

اگر قرار بود ملائکه بر موجودی سجده کنند که از نظر رتبه، از نظر ساختار و جودی و از نظر صفات و ملکات، مانند آنها باشد - پایین‌تر که هیچ - دلیلی بر سجده نیست. این سجده، سجده عبث خواهد بود و این سجده لغو خواهد بود. پس چه چیزی در اینجا وجود دارد که ملائکه را وادار به سجده کرد؟ آن عبارت است از حقیقتی که آن حقیقت را شیطان فهمید و ملائکه نفهمیدند.

افشاء سرّی از خلقت شیطان توسط مرحوم آقای حدّاد

روزی در خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم. در آن سفر به اتفاق مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - مشرّف شده بودیم و سنّ من در آن

موقع حدود هفده سال بود. یک شب از کیفیت خلقت شیطان صحبت به میان آمد. ایشان یکی از اسرار را که من تابه حال نشنیده‌ام در آن شب فاش کردند. فرمودند که پادشاهان و ملوک سابق مالک الرقاب همه بودند. خزانه مملکت و دخل و تصرف دست اینها بود و کسی هم نمی‌گفت چرا، و حساب و کتابی هم نبود. این ملوک به مقام الوهیت و مقام ربوبیت رسیده بودند! می‌دانید چرا؟ چون خداوند می‌فرماید: **(لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ)**^۱؛ «کسی در روز قیامت از خدا نمی‌تواند سؤال کند ولی همه مردم مورد سؤال هستند.»

انسان هم ممکن است به مقام ربوبیت بزرگداشت پیدا کند، ارتقا پیدا کند تا در هر عملی که انجام می‌دهد مسئول واقع نشود! البته این هم یک مقامی است! تمام خزانه مملکت و تمام اوضاع و احوال همه دست این ملوک بود؛ طلاها و جواهرات و این مسائل. اینها وقتی که در اواخر عمرشان احساس می‌کردند فوتشان نزدیک شده است، معماری را صدا می‌کردند و می‌گفتند باید یک خزینه

^۱ . سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۳.

بیرون از شهر در جایی برای ما درست کنی که ما این جواهرات را در آنجا قرار بدهیم، به عنوان دفینه که کسی هم از آن مطلع نباشد. آن بخت برگشته هم می آمد و گول عنایت و وعده های پوچ این سلطان را می خورد و به اتفاق بنا و خدمه و آکره^۱ می رفتند جایی را درست می کردند و وقتی که کاملاً کار انجام می شد، ایشان می فرمودند که خیلی مخفیانه در نصف شب تمام خزینه را به آنجا منتقل می کردند و بعد هم مهر و موم می کردند. و این معمار بیچاره و تمام آنها را در آن قصر می آوردند و بعد هم ترتیب همه داده می شد. این سرّ است و کسی هم نباید از آن خبر داشته باشد. حالا اگر فردا این معمار به زنش گفت یا آنها به بقیه گفتند، تمام این زحمات، همه به هدر می رود. آن بیچاره ها نمی دانستند که در پس این عنایت ملوکانه چه پیازداغ و چه مسائل و چه روغنی قرار گرفته است! گول می خوردند و بعد هم سرشان را به باد می دادند و لذا از این قضیه هیچ کس در دنیا

^۱ . فرهنگ دهخدا: کشاورزان. از صراح اللغة: عمله و اکره، کارگران و برزگران.

خبر نداشت مگر فقط همین پادشاه می دانست که
الآن در کجا چه سرّی نهفته است و کسی از این
مطلب خبر نداشت.

الآن هم همین کار را می کنند! الآن در دنیا اگر
می خواهند مطلبی را انجام بدهند، مثلاً شخصی را
اعدام کنند که کسی نفهمد، می روند او را اعدام
می کنند و بعد خود قاتل را هم اعدام می کنند؛ البته
این طوری که ما شنیدیم. نمی دانیم همین طور است!
قاعدتاً باید همین طور باشد. آنکه این را کشته را هم
می کشند تا اینکه دیگر به طور کلی هیچ اثر و ردّ پایی
از او وجود نداشته باشد. اینها هم همین کار را انجام
می دادند.

گمراه شدن شیطان پس از اطلاع از سرّ خداوند در وجود انسان

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه -
فرمودند: وقتی که خداوند این حقیقت وجود
خودش را در آدم قرار داد، شیطان تماشا می کرد.
- خیال نکنید شیطان چنین موجود عادی ای است! -
و شیطان به سرّی که خدا در آدم قرار داد اطلاع پیدا
کرد و فهمید که این مخلوق با سایر مخلوق ها تفاوت
دارد. مطلبی را شیطان فهمید که ملائکه نفهمیدند.

نکته اینجاست. خدا گفت: پس حالا که فهمیدی باید تشریف ببری، چون سرّ را فهمیدی. شیطان به خدا رو کرد و گفت: من راز نگه دارم، سرّ تو را به کسی نمی گویم و این را برای خودم نگه می دارم. خدا گفت: بسیار خوب حالا که این طور شد ما دست به ترکیب نمی زنیم. اینجا شیطان به جای اینکه از این موقعیتی که پیش آمد برای مرتبه عبودیت خودش استفاده کند و خود را درقبال عظمت پروردگار کوچک ببیند، یک مرتبه شیطنتش شروع به فعالیت و کار کردن کرد و گفت: چه شد؟! چرا این سرّ را در من قرار ندادی؟! و از اینجا قضیه شروع شد.

(قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا)^۱

«خیال کردی تو داری او را بر من فضیلت می بخشی؟ (واقعاً باید به خدا پناه ببریم.) اگر به من تا روز قیامت مهلت بدهی، من تمام ذریّه این کسی که سرّ را در او قرار دادی لجام می زنم.»

امروز می بینید در کتاب ها نوشته اند فلانی از دنیا

^۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۲.

رفت و سرّش را به یکی داد، از این چرند و پرندها هست. فلانی از دنیا رفت و سرّش را به پسرش داد، فلانی از دنیا رفت و سرّش را به همسایه‌اش داد، فلانی از دنیا رفت و سرّش را به خانمش داد. از این مسائل که می‌گویند! اینها نفهمیدند و آن سرّ را با این سرّ قاطی کرده‌اند.

﴿لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾؛ «اگر مرا تا روز قیامت تأخیر بیندازی تمام ذریه او را لجام می‌زنم.» ﴿أَحْتَنِكَنَّ﴾ یعنی لجام می‌زنم. وقتی اسبی را لجام بزنند دیگر آن اسب در اختیار راکب است و به هر جا که بخواهد می‌برد. اسبی که همین‌طوری سوارش بشوند، مرکبی را که همین‌طوری سوارش بشوند خودش به راه خودش می‌رود. برای اینکه او را هدایت کند یک لجام به دهانش می‌زنند و از این طرف بکشند به این طرف هدایت می‌کند و از آن طرف بکشند به آن طرف هدایت می‌کند. من هم می‌آیم و به این بنی آدم لجام می‌زنم و هر جا بخواهم خودم می‌کشانم؛ به چپ بکشم یا به راست بکشم. ﴿إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ غیر از یک عده‌ای که کم هستند.

راجع به این مسئله خیلی دیگر جای صحبت دارد که منظور از این قلیل چه کسانی هستند. همین قدر خدمت رفقا عرض کنم که مقصود شیطان افرادی هستند که به مقام مخلصین رسیده‌اند. حتی می‌گوید: اصحاب الیمین را هم لجام می‌زنم، حتی آنهایی که در بهشت می‌روند.

بهشت مراتبی دارد؛ از مرتبهٔ پایین تا مرتبهٔ بالا دارد. آن کسی را که نمی‌توانم لجام بزنم کیست؟ فقط آنهایی هستند که به مقام مخلصین رسیده‌اند. در آن آیه قسم می‌خورد که ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۱ پس معلوم می‌شود ﴿مُخْلِصِينَ﴾ همان ﴿إِلَّا قَلِيلًا﴾ است. فقط اینها هستند که دهانشان لجام ندارد.

حالا تکلیف ما چیست؟ خدا هم می‌گوید: عیب ندارد، بالأخره بشر است و بشر هم جایز الخطا است. باید با مراقبه کم‌کم، کم‌کم این لجام را از دهان

^۱ . سوره ص (۳۸)، آیات ۸۲ و ۸۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۵۶:

«شیطان به خدا گفت: سوگند به عزّت خودت که من همه افراد بنی آدم را اغواء می‌کنم، مگر بندگان مخلص تو را.»

برداشت. آن وقتی که انسان از مرتبه نفس بیرون
بیاید، همه روزنه‌هایی که او می‌تواند از آن وارد بشود
را ببندد. آن وقت او آهنگ مصیبت سر می‌دهد و
دیگر از این فرد قطع امید می‌کند، آن زمان!

رفقا تا به آنجا نرسیدیم باید بدانیم که مشمول
این آیه هستیم، دیگر حالا خودمان می‌دانیم. خودش
گفته است و در قرآن نوشته است، از خودم
نمی‌گویم. خدا هم می‌گوید: حالا که این طور است:

﴿قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ
جَزَاءً مَّوْفُورًا﴾^۱ «از اینجا بیرون برو، خودت و
کسانی که تو را تبعیت می‌کنند، جهنم جزای آنها
خواهد بود...»

خود خداوند، معلم شیطان

بعد خدا در اینجا راه یاد می‌دهد:

﴿وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾^۲ «با

بانگ خود و با صدای خود و با زمزمه خود و با
وسوسه خود، دل اینها را (نسبت به دنیا) بلرزان.»

﴿أَسْتَفْزِرُ﴾ یعنی بلرزان. آن استحکامی که باید

درقبال من داشته باشند و آن محکمی و ایستادن در

^۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۳.

^۲. سوره اسراء (۱۷)، صدر آیه ۶۴.

مقابل حق و تمام مطالب را به کنار گذاشتن، آن استحکام را شروع کن به نرم کردن. ﴿بِصَوْتِكَ﴾ برو در گوششان بخوان. حالا این صوت چیست، بماند! ﴿وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْتَطَعْتُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ﴾؛ ﴿خَيْلٍ﴾ یعنی سواره نظام و ﴿رَجِلِكَ﴾ یعنی پیاده نظام. با تمام توان خود، با سواره نظام و پیاده نظام بر آنها بتاز. با سواره نظام یعنی با تمام توان نسبت به افراد؛ به خاطر اینکه یکی را با پیاده نظام نمی‌تواند، چون قوی است و باید با سواره نظام رفت. یکی را با یک لشکر پیاده نمی‌شود، باید با یک لشکر زرهی رفت. قلعه‌های محکم درست کرده است و با آلات و ادوات عادی نمی‌شود رفت و او را تخریب کرد. نمی‌شود او را استفزاز کرد، نرم کرد و دلش را نسبت به دنیا نرم کرد؛ باید با تجهیزات به جنگ او رفت. تجهیزات چیست؟ تجهیزات عبارت است از وسوسهٔ خناسان و اموری که انسان را نسبت به دنیا متمایل می‌کند. برای شما تجهیزات، یک لیوان خمر و مسکر نیست چون این تجهیزات فایده‌ای ندارد. شیطان برای شما با تجهیزات سرقت و امثال اینها جلو نمی‌آید، چون اینها فایده ندارد.

شیطان برای شما با چه می‌آید؟ ظریف‌تر جلو می‌آید، عمیق‌تر جلو می‌آید. وسوسه می‌کند که با خود بگویید: «این منم که مورد توفیق الهی قرار گرفتم! این منم که الآن چنین موقعیتی را دارم! این منم که الآن حسابم از بقیّه جدا شده است! نگاه کن الآن بقیّه کجا می‌روند و ما کجا آمده‌ایم!» او با این تجهیزات می‌آید. معلوم است که مسائل عادی برای افرادی که از این مراتب گذشته‌اند دیگر کارآیی ندارد، آنها برای افراد عادی است.

شراکت شیطان در زن و اموال و اولاد

بعد می‌فرماید که ﴿شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ﴾.^۱ البته زن در اینجا نیست، اموال و اولاد هست. البته آن را هم می‌توانیم قاطی‌اش کنیم، حالا چه مرد و چه زن، در این قضیه تفاوت نمی‌کند. البته روایت هم به این مضمون داریم. به شیطان می‌گوید که بیا در اموال و در اولاد با اینها شریک شو، بیا همنشین شو. در اتاق نشسته‌ای، زن و فرزندت هم نشسته‌اند تو هم بیا اینجا و شریک شو، تو هم بنشین

^۱. سوره‌إسراء (۱۷)، آیه ۶۴.

و نفر چهارم بشو، تو هم نفر پنجم بشو، خدا هم همین مطالب را به تو می‌گوید، می‌گوید: بیا این کارها را بکن. خودم یادت می‌دهم.

وعدۀ حکومتِ ری، مصداقی از وعده‌های پوچ شیطان

﴿وَعِدْهُمْ﴾؛ «بیا به اینها وعده بده.» وعده بده که اگر این کار را بکنی به اینجا می‌رسی، اگر این کار را بکنی این قدر اموال پیدا می‌کنی، اگر این دروغ را بگویی به این منافع می‌رسی، اگر این تهمت را بزنی، در عوض این مسائل برایت پیدا می‌شود. اگر این آبرو را ببری تو برتری پیدا خواهی کرد. ﴿وَعِدْهُمْ﴾؛ «وعده بده.» دائماً وعده سر خرمن بده. عین وعده‌های عمر سعد، مگر سر خرمن نبود؟ ابن زیاد به او نامه داد که حکومت ری را در مقابل کشتن پسر رسول خدا به تو می‌دهم. این می‌شود وعده؛ وعده داد. بعد وقتی که رفت و خواست به وعده عمل کند گفت: «کجاست؟ کدام نامه؟» عمر سعد گفت: «این نامه است.» ابن زیاد نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: «حالا چه می‌فرمایید؟!» تمام شد، تمام شد.

^۱. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، ص ۳۲۳.

لا اقل نگذاشت ری برود. حالا که حضرت را کشته، بگذار دو ماه آنجا برود و عقده‌اش نگیرد که لا اقل یک سلطنتی بکند. یک ثانیه هم موفق به این نشد. این می‌شود ﴿وَعِدَّهُمْ﴾.

بعد خدا می‌فرماید که درست است که من می‌گویم: ﴿وَعِدَّهُمْ﴾ ولی ای بشر بدان که ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛^۱ تمام وعده‌هایش همه گول است همه‌اش کشک است، اصل ندارد، حقیقت ندارد، ریشه ندارد. وعده می‌دهد که به این منافع می‌رسی امّا همین‌که به این منافع رسیدی فوراً حضرت عزرائیل می‌آید و جانت را می‌گیرد، بفرما. وعده می‌دهد که اگر این کار را بخواهی انجام بدهی به این منافع می‌رسی، امّا از اینکه یک بلای آسمانی بیاید و یک مرتبه به جانت بیفتد و نگذارد که لا اقل این آب از گلویت پایین برود خبر نداری، خبر از این نداری!

چندی پیش یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و من از این مسئله مطلع بودم. شخصی از دنیا رفته بود و

^۱. سوره اِسرَاء (۱۷)، انتهای آیه ۶۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۱۵:

«و شیطان وعده نمی‌دهد به آنان مگر فریب و خدعه و غرور را.»

یک فرد آمده بود با اِعمالی که در این طرف و آن طرف کرده بود، آن ارثی را که باید به یک بچه‌ای برسد که سر پناهی نداشت ولی واقعاً وارث حقیقی او بود، گرفته بود. ارث هنگفتی هم بود و برای یکی از افرادی که اصلاً خارج از ایران زندگی می‌کرد بود و در همان جا هم از دنیا رفت. این شخص به‌توسط یک کارهایی و یک چیزهایی این ارث را با دوستانی، با افرادی و با کسانی آن را تصاحب کرد. یک هفته از این قضیه نگذشت که در یک مسافرتی که می‌خواست به خارج بکند، در همان هواپیما سخته کرد و مرد.

ببینید! این می‌شود ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾. حالا باید آنجا بروی و پاسخ بدهی. حالا ای کاش از دهانت پایین می‌رفت و حالا آن بماند. نه تنها این آب از گلویت پایین نرفته است بلکه حالا آنجا منتظرت هستند که تشریف بیاورید و یک مدّتی در خدمتتان باشند! این می‌شود وعده. خدا خودش می‌گوید که من خودم به شیطان می‌گویم وعده بده ولی دارم به شما هم می‌گویم که گول این وعده‌های

او را نخورید، این برای این است.

ضرورت اختیار و اراده در اطاعت و عصیان در امر سلوک

این نظامی را که خدای متعال برای انسان قرار داده است، باید به وسیله اختیار به فعلیت و نتیجه برسد. بدون اختیار یعنی آهن، یعنی چوب، یعنی دیوار است. اگر این بشر بخواهد به آن نقطه‌ای که مسجود ملائک واقع شد برسد باید این راه را با اختیار انجام بدهد. اگر راه او یک طرفه باشد دیگر اختیار معنا ندارد. اگر راه او یک سمت باشد و فقط نکات حُسن به نظر او بیاید نه نکات غیر حُسن و فقط او امر الهی در نزد او بیاید نه جاذبه‌های مخالف با امر پروردگار، دیگر اختیار یعنی چه؟ شما از این آهن توقع صحبت کردن را دارید؟! شما از این دیوار توقع حرکت را دارید؟! نه، چرا؟ چون شاکله این دیوار، شاکله سکون است. یک راه بیشتر ندارد و فقط استقامت و ایستادن است. اگر بخواهید حرکت کند باید با کلنگ به جانش بیفتید و خرابش کنید. این دیوار از اینجا به جای دیگر نمی‌آید، این آهن هیچ‌گاه به صحبت و تکلم نمی‌آید، یک راه دارد، جامد است و یک مسیر بیشتر ندارد. ملائکه یک راه دارند که در

آن مرتبه توقّف کردند.

اما اگر انسان بخواهد به آن نکته برسد و بر ملائکه ترجیح پیدا کند باید عملی مافوق او انجام بدهد. آن عمل، عمل اختیار با وجود جهات جاذبه در مقابل اوامر الهی است. پس وقتی که می خواهد حرکت کند باید اینها را کنار بزند. یکی یکی این مطالب را باید کنار بزند، باید این تعلّقات را کنار بزند، باید این جاذبه ها را کنار بزند تا بتواند یک پله خودش را بالا ببرد. ببرد تا آن حقیقت مجمل و مبهمی که از ذات پروردگار آمده و در این دنیا به این کالبد تعلّق گرفته است، آن حقیقت را در مقام تفصیل و در مقام رشد و در مقام فعلیت و در مقام کارپردازی او به آن رتبه برساند. این می شود انسان کامل.

آیا برای رسیدن به آنجا ما شیطان نمی خواهیم؟ باید شیطان باشد، باید جاذبه های در مقابل، جلوی ما قرار بگیرد، باید خصوصياتی که بتواند ذهن را به سمت خود و به سمت عالم دنیا توجّه بدهد، وجود داشته باشد تا انسان بخواهد خود را بیرون بکشد. اینکه می خواهد خود را بیرون بکشد یعنی سلوک.

پس آیا متوجّه شدید سلوک چیست؟ سلوک
یعنی قرار گرفتن در دو جریان و دو قطب مخالف؛
یک قطب دعوت به سوی حقّ است که این دعوت
از ناحیه ملائکه برای انسان تداعی می‌شود، از ناحیه
پیامبران برای انسان می‌آید، از ناحیه اولیاء خدا دائماً
گوشزد می‌شود و قطب دیگر دعوتی است از ناحیه
شیطان و جنود شیطان که آنها را درقبال این قطب
قرار می‌دهند.

عدم دخل و تصرف شیطان در گناه کردن انسان

پس دیگر کسی نباید بگوید شیطان ما را گول زد
و ما اختیار نداشتیم! کاری که شیطان می‌کند اصلاً
دخل و تصرّف در ما نیست. رفقا بدانید که شیطان
در ما تصرّف نمی‌کند، ما هستیم که در خود تصرّف
می‌کنیم. شیطان وسوسه را به وجود می‌آورد، در آن
حرفی نیست.

چطور وقتی که نماز می‌خوانیم گردن خدا
نمی‌اندازیم و گردن خودمان می‌اندازیم امّا وقتی که
گناه می‌کنیم، می‌گوییم که آقا ببخشید شیطان ما را
گول زد. چرا اسم شیطان را اصلاً می‌آورید؟
می‌خواهی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنی و

می‌گویی شیطان؟ بگو: خودم. چرا وقتی که نماز می‌خوانی نمی‌گویی که خدا باعث شد که من نماز بخوانم. وقتی که روزه می‌گیری نمی‌گویی که خدا باعث شد من روزه بگیرم. وقتی که حج انجام می‌دهی نمی‌گویی که خدا باعث شد من حج انجام بدهم. تازه سه تا منت هم سر خدا می‌گذاری؛ زن و بچه را رها کردم و حج آمدم! چرا این را نمی‌گویی اما وقتی که نوبت به گناه می‌رسد می‌گویی که ببخشید دیگر، چه کار کنیم شیطان گولمان زد و یک کار غلط و یک خلافی کردیم. چرا اسم شیطان را جلو می‌آورید؟ شیطان چه کار کرده است؟ شیطان همان کار را انجام داده که ملائکه کردند. هیچ گناهی ندارد و به شیطان چه مربوط است؟ شیطان چه کار کرده است؟ یک وقت شیطان گریبان ما را می‌گیرد و ما را به این عمل وا می‌دارد، آن موقع حقّ اعتراض داریم.

یکسان بودن کار ملائکه و شیطان در وسوسه به خیر و شرّ و عدم اجبار انسان

کاری که شیطان می‌کند با کاری که ملائکه می‌کنند هر دو یکی است. منتها ملائکه انسان را به سمت عالم نور و عالم روحانیت و قرب به پروردگار

و به سمت عالم تجرّد و به سمت عالم انبساط و عالم بهجت و بهاء و سوسه می‌کند ولی شیطان انسان را به سمت عالم غرور، به سمت عالم کثرات، به سمت عالم دنیا و به سمت ظلمات و شهوات و لذائذ و هواهای نفس و سوسه می‌کند. پس هر دو یک کار انجام می‌دهند و شکلشان فرق می‌کند. نه ملائکه انسان را در تحت تسخیر و اجبار برای وفود نسبت به آن عالم قرار می‌دهند و نه شیطان گریبان انسان را می‌گیرد و انسان را وارد در کاری می‌کند. اگر ملائکه انجام بدهند ما هنر نکرده‌ایم و اگر شیطان انجام بدهد عقاب متوجّه ما نیست و تکلیف متوجّه ما نیست. هر دو یک کار انجام می‌دهند.

ما باید شیطان را لعنت بکنیم، اما نه اینکه بیاییم اضافه بر آنچه که خدا فرموده است برگردن شیطان بگذاریم، همه چیز تقصیر خودمان است. و نه اینکه ما اضافه بر آنچه که ملائکه و نفوس مجرّده و عالم ارواح برای ما انجام می‌دهند قرار بدهیم، ابدًا! فلذا اصل و اساس برای تربیت و سیر و سلوک الی الله عبارت است از اختیار. اختیار در هرجا بود سلوک است و اختیار در هرجا نبود سلوک نیست.

بارها مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه -

می فرمودند:

این امراض و ابتلائاتی که خداوند نصیب افراد می کند اینها برای کم شدن بار گناهانشان است ولی باعث رشد و ترقّی نخواهد بود، آنکه باعث رشد و ترقّی است عمل اختیاری است.

مرض که اختیاری نیست؛ یک ویروس در تن من می رود و ما را مریض می کند، اینکه اختیاری نیست. یک میکروب وارد بدن می شود، اینکه اختیاری نیست. بله، آن تحمّل و صبری را که انسان در قبال این می کند دائماً او را لطیف می کند، دائماً او را پاک می کند، ولی پاک کردن با رشد کردن دوتاست. بچّه هم خیلی پاک و معصوم است. بچّه پنج ساله و شش ساله معصوم است، پاک پاک است ولی آیا رشد کرده است؟ نه، رشد ندارد و مرتبه اش همان است. شما پاک تر از بچّه نوزاد که آن روز اول تازه به دنیا آمده است، سراغ دارید؟ معصوم معصوم است، اصلاً در عالم فناست و هیچ نمی فهمد، پاک تر از این سراغ دارید؟ ولی رشدی نکرده است و مرتبه اش همین

است. این فایده ندارد، این اثری ندارد.

آن رشدی که بر انسان مترتب می‌شود به واسطهٔ عمل اختیاری است و آن است که باعث می‌شود انسان رشد کند و الا در همان مرتبه می‌ماند. بله، ممکن است از اصحاب الیمین باشد و ممکن است در فلان مرتبه قرار بگیرد اما آن تجرّدی که تعلق را به سمت قرب تغییر می‌دهد، بر اساس تکلیف است و بر اساس اختیار است.

پس حالا متوجّه شدیم که شیطان چیست؟ شیطان یک پدیده‌ای است که خدای متعال این پدیده را خلق کرده است برای اینکه سالک را به مقام قرب برساند، متتها از راه برعکس می‌رساند. نمی‌گوید: برو به طرف خدا، بلکه می‌گوید: بیا و این را انجام بده، بیا و خلاف کن. نمی‌گوید: نماز بخوان، نمی‌گوید: خلوص نیّت داشته باش، بلکه می‌آید و آن طرف را می‌گوید. گفت: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی ادبان.»^۱ هرچه او بی‌ادبی کرد من خلافتش را کردم. این قضیهٔ شیطان هم همین است.

^۱. گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان.

او می گوید: این را انجام بده؛ همین که گفت: این را انجام بده یک مرتبه زنگ به صدا درآمد! اینجا موقع تصمیم گیری است. شیطان می آید و مثل یک استاد اخلاق و مربی نفوس کار انجام می دهد.

شبهت کار شیطان به استاد اخلاق

رفقا شوخی نمی کنم! استاد اخلاق مواردی که در ذهن و در نفس و در زوایای قلب، از دیدگاه خود ما مخفی است می آورد و نشان می دهد و می گوید که باید بر طبق این عمل کنی. کاری که شیطان می کند چیست؟ شیطان هم همان زوایا و همان خصوصیات که در نفس ما مخفی است و اطلاع نداریم، در آن مواقعی که خداوند برای انسان پیش می آورد آنها را می آورد و در جلوی ما قرار می دهد. حبّ به دنیا را می آورد و در جلوی ما قرار می دهد و می گوید که ببین چه قشنگ است. شخصیت پرستی را می آورد و می گوید که الآن هزار نفر تعریف تو را می کنند، اگر این مطلب را بگویی دیگر فایده ندارد! این طوری بیا و حرف بزن! الآن نگاه کن چه تمجیدی از تو می کنند و چه قشنگ صحبت می کنی، حرف های را چه کسانی دارند گوش می دهند. - آن خصوصیات

را می آورد و نشان می دهد. - الآن نگاه کن بین
تصدی چه مقامی را پیدا کرده ای! اگر بخواهی در
این صحبتت فلان کس را هم داخل کنی، دیگر این
حرف فقط به اسم تو تمام نمی شود و مردم می گویند
که نه، فلانی هم چنین حرف هایی زده است، پس در
این سخنرانی اسم فلان کس را نیاور. قشنگ آنهایی
که در لابه لای نفس است و رفته جا انداخته است را
یکی یکی بیرون می کشد. خدا به او گفته بیا این کار
را بکن. بیرون می کشد و می آید در نزد انسان جلوه
می دهد، بزرگ می کند، باد می کند. ولی همه اینها باد
است! تا وقتی که ترکیدید آن موقع شروع می کند به
کف زدن! به به، حالا وظیفه ام را خوب انجام دادم.

کار اولیاء، بیان کلیات و کار سالک، انطباق آنها بر خود

کاری که یک استاد می کند چیست؟ مطالب کلی
را نقل می کند و انطباق آن مطالب کلی برعهده ما
است. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بارها
می فرمودند: «ما کلیات را می گوئیم و انطباق آن
کلیات برعهده شما است.»

مگر در هر جایی استاد با انسان است؟! مگر در
خانه استاد با انسان است؟! مگر در موقع کسب و کار،

استاد با انسان است؟! مگر در موقع درس دادن، استاد
با انسان است؟! مگر در موقع معاینه کردن استاد با
انسان است؟! استاد یک کلی را می گوید. مثلاً
می گوید: «آنچه را که بر خود و بر فرزندت
می پسندی، همان را برای دیگران هم پسند»، این
یک مسئله کلی است. «همیشه درمقابل حق بایست
ولو اینکه ایستادن درقبال حق تو را از رسیدن به
رغائب باز دارد.»^۱

استاد می گوید که من حرف کلی می زنم و معیار
دست تو می دهم و کلیات را برای تو بیان می کنم و
وقتی که بیان کردم باید خودت بروی و یکی یکی
پیاده کنی. درقبال این حق می ایستی و شیطان این
حق را برای تو کم رنگ می کند و می گوید: حالا بیا

^۱. در یک جا می خواندم که یکی از همین استادهای اخلاقی که از دنیا رفته
است در جلسه صحبتش رغائب را می گفت رغبت! در حالی که رغائب جمع
رغیبه است، یعنی منافعش سرشار و غیرقابل تصوّر است. آن وقت ایشان
تعبیر می کرد به رغبت!

می گفت: «بله، شبی است که رغبت به سوی خدا در امشب زیاد است.» به به!
آخر مگر مجبوریم صحبت کنیم؟! چه کسی گفته است؟! برو در خانه ات
بنشین! یا اینکه **(الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ)** * را به معنای إلحاق معنا
می کردند. **(الْحَاقَّةُ)** یعنی کوبنده، و إلحاق یعنی وصل شدن. چه عرض
کنم؟! به عنوان مفسّر قرآن هم تفسیر می کند!
* سوره حاقّه (۶۹)، آیه ۱ و ۲.

این کار را انجام بده و فردا توبه می‌کنی؛ پس خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟ چه اشکال دارد؟ شیطان که نمی‌گوید این گناهی که انجام می‌دهی به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله:

مَنْ اقْتَرَفَ ذَنْبًا، فَارَقَهُ عَقْلٌ لَمْ يَعُدْ أَبَدًا؛^۱ «کسی که یک گناه انجام بدهد، یک مقدار از سرمایه وجودی و عقل خود را از دست می‌دهد که دیگر تا آخر عمر برنمی‌گردد.»

این را شیطان نمی‌گوید، این را پیغمبر می‌گوید. پیغمبر این مطلب را در اینجا می‌گذارد و شیطان هم در اینجا می‌گذارد و می‌گوید که بیا توبه کن، پس خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟ مگر نگفته است: ﴿هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲. اما اگر این را الآن انجام بدهی، جلو می‌افتی و مردم بیشتر تو را می‌پذیرند و حرف تو بیشتر مورد قبول است. اسمی از فلان کس نیاور و فلان نکن. اگر بخواهی این را انجام بدهی، اگر بخواهی در فلان سخنرانی‌ات یا در فلان مجلس، اسمی از فلان کس دیگر هم بیاوری، دیگر به این

^۱ . الإحياء العلوم الدّین، کتاب شرح عجائب القلب. عین‌الیقین (فیض کاشانی)، ج ۱، ص ۲۷۱: «مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا فَارَقَهُ عَقْلٌ لَا يَعُودُ إِلَيْهِ أَبَدًا.»

^۲ . سوره بقره (۲)، آیه ۳۷.

کسی که داری در مجلس او، بزرگداشتش را می‌کنی کم توجه می‌کنند و همه به حساب آن فلان کس می‌گذارند.

می‌گوید: عجب! ما که این همه خرج کردیم و این همه می‌خواهیم آن فرد را بزرگداشت کنیم، آن وقت اینکه کوچک‌داشت می‌شود و همه بزرگداشت‌ها از بین می‌رود! این همه مخارج ما، این همه دعوت‌ها از افراد و شخصیت‌ها و شرکت در اینجا همه از بین می‌رود. بعد هم می‌گویند که این آقا هرچه به‌دست آورده از فلانی به‌دست آورده است. پس چه کنیم؟ پس برای فلانی بزرگداشت کنیم. کم‌کم لحن خطابه را تغییر می‌دهد و جملات با هم تغییر پیدا می‌کنند. وقتی که مونتاژ می‌شود، یک صورت مونتاژ می‌شود و برخلاف حق در می‌آید. چه کسی این کار را کرده است؟ شیطان بزرگوار! اما استاد چه گفته است؟ او گفته که حق را بگو و تمام.

ثمره عمل نکردن به حق، از دست دادن مقام خلافة‌اللہی

بله، حق گفتن، اینها را هم دارد. خیال نکن [که به‌همین راحتی است]. ولی بدان ای بیچاره بدبخت! تو با این حق نگفتنت، خودت را و سرمایه وجودیت

را از دست دادی. چه چیزی گیر تو آمد؟! دوتا به به
و تمام شد. این به به هایی که فردا هیچ به درد
نمی خورد یک سرسوزن به درد نمی خورد. والله
به جدم قسم، اگر در روز قیامت آمدید و دیدید که
این به به ها به اندازه یک سرسوزن به درد خورد، بیاید
گریبان مرا بگیرید! خدا می گوید: بیچاره! سرمایه ای
را که من به تو دادم و برای آن سرمایه به ملائکه گفتم
که تو را سجده کنند، تو آن سرمایه را برای این به به ها
از دست می دهی، برای این چه چه ها از دست
می دهی، برای اینکه پشت سرت این را نگویند از
دست می دهی. آن حقیقت را از دست دادی، مقام
خلافة اللهی را از دست دادی و خودت را در حدّ یک
بهیمه پایین آوردی.

تشبیه مردم به بهیمه و چهارپا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین می فرماید:

«كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا»^۱ این مردم مثل
چهارپا و حیوانی می مانند که ایشان را به طویله
بسته اند، فقط به آن کاه و یونجه ای که در مقابلش
قرار می دهند نگاه می کند.»

^۱. نهج البلاغه، خطبة ۴۵.

این مردم مثل بهیمة المربوطة هستند؛ یعنی مثل
الاغی که به یک جا بسته شده است و هیچ هدفی
ندارد غیر از اینکه بخورد، تمام. نوبت جدید دوباره
بخورد و تمام. در نوبت جدید بخورد و بعد هم
[بدون هدف قضیه تمام می شود]. ولی تو دیگر آن
مقام خلافت الاهی را از دست می دهی.

شباہت کار استاد و ملائکہ در عدم تصرف در سالک

اما استاد می آید در مقابل قرار می دهد؛ کاری که
استاد می کند همین است. شما خیال می کنید استاد
می آید و شما را از یک مرتبه، بلند می کند و در مرتبہ
دیگر می گذارد؟! بر این خواب و خیال خام بمانیم
که چنین قضیہ ای صورت نگرفته است و صورت
نخواهد گرفت. کسانی که تصوّر می کنند استاد
می آید و انسان را برمی دارد و بر جای دیگر می گذارد
در خواب و خیال به سر می برند. کاری که استاد
می کند با کاری که ملائکہ می کنند یکی است منتها ما
ملک را نمی بینیم و استاد کامل را می بینیم. استاد هیچ
کاری انجام نمی دهد و اگر بکند هنر نکرده است.

ذکر مرحوم قاضی برای ندیدن نامحرم

افراد عدیدہ ای برای بنده نامه می نویسند و

می گویند:

آقا آن ذکری که مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی
علیه - به فلان شخص گفتند که وقتی می گفت
چشمش پایین می افتاد و نامحرم را نمی دید، آن
چیست؟

گفتم: اگر این کار را بکنید هنر نکردید. مرحوم
قاضی که این ذکر را برای سالک نگفته بود. یک نفر
از نجف پیش ایشان آمده و گفته:

«آقا من چشمم به نامحرم می افتد»، ایشان هم
فرمودند: «بفرمایید این دستور را انجام بده.»

اگر ما این کار را انجام بدهیم، هنر نکردیم بلکه
ذکر هنر کرده است. ما چه کار کردیم؟ ما چه هنری
کردیم؟ ما به اندازه یک سرسوزن رشد نکردیم. اگر
تا آخر عمر این ذکر را بگوییم و به نامحرم نگاه نکنیم
مثل اولیم و هیچ تفاوتی ندارد. هنر آن است که وقتی
در دفتر و در اداره و در خیابان و در آنجا قرار
می گیری و می بینی که چهره زیبایی درقبال تو قرار
دارد، آنجا سرت را پایین بیندازی؛ این هنر است. و
الا اگر همین طوری چشم پایین بیفتد، مثل اینکه آدم
از اوّل کور است، این چه فرقی می کند؟! مثلاً صبح
که آدم از منزلش بیرون می آید، اگر بشود پلک آدم را

ببندند - حالا نمی دانم پزشکان می توانند یا نه؟ - یک چسب می زنند و چشم ها بسته باشد و وقتی که آدم برمی گردد چسب را باز کند. آیا این شد سلوک؟! این ذکر هم همین است. این ذکری که مرحوم قاضی فرمودند، کار چسب را می کند. چسب، هیچ کاری انجام نمی دهد و مرحوم قاضی این را به شاگردش نگفته بود، چون شاگردش باید تربیت بشود، بلکه به یک آدم غریبه گفته بودند. آن غریبه ای که عرضه ندارد، همّت ندارد، تصمیم ندارد، به او گفته که این کار را بکن.

تسلیم بودن با اختیار، شرط ورود در حصن ولایت

آن مطلبی را که بزرگان می گفتند که انسان در حصن قرار می گیرد، آن مطلب این است که انسان با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بکند؛ نباید مطلب را اشتباه کنیم. کسی که تسلیم باشد در تحت ولایت امام زمان علیه السلام قرار می گیرد و آن حضرت دست او را می گیرد.

چگونگی تسلیم در مقابل امام زمان و کار حضرت با سالک

تسلیم باشد یعنی هر آن، این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد. در این لحظه تسلیم باشد،

ساعت بعد تسلیم باشد، نه اینکه آنجا بیاید و اسم خود را در دفتر بنویسد که ما سالک شدیم و خداحافظ شما. این طور نیست، بر این خیال بمان و هیچ خبری نیست! در هر ثانیه تسلیم باش. - الآن ساعت یازده و ربع است و وقت هم گذشته است، هر وقت رفقا خسته شدند بگویند. - الآن تسلیم باشیم، ساعت بعد تسلیم باشیم و اگر این طور باشد آن وقت حضرت می فرمایند: «فَإِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ»^۱ ما شما را تنها نمی گذاریم. این است. کار امام زمان این است؛ نفوسی که خود را در ولایت او قرار بدهند، امام علیه السّلام ولایتش را بر تمام وجود او می اندازد و او را در ولایت خودش می گیرد. آن حقیقتی که استاد دستگیری می کند، این است. نه اینکه فقط آمدید و اسمتان را یادداشت کردید و مهر زدید و تمام شد و رفت. نه، این خبرها نیست، این حرفها نیست. باید راه خدا با اختیار باشد، باید راه خدا با عمل باشد.

^۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵، باب ۳۱؛ الخرائج و الجوائح، ج ۲، ص ۹۰۳؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

حضرت می‌فرمایند: کسی که امورش را به خدا
بسپارد «وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ خودش برای
خودش برنامه‌ریزی نکند»، برنامه‌ریزی خدا را
بیاورد و در زندگی خودش پیاده کند، این شخص
«هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَابْلِيسُ وَ الْخَلْقُ؛ دنیا و ابلیس و خلق
برای او آسان خواهد شد.»

ورود تدریجی انسان در ولایت شیطان

عجیب اینجاست و عجیب اینجاست که وقتی
انسان در هر کدام از این دو قطب قرار بگیرد، به واسطه
اشتراک عالم ملکوت با آن خط و با آن قطب، خود او
جزو^۱ و محو و فانی در آن قطب خواهد شد و عکس آن
هم همین‌طور است. اگر خودش را در تحت نفوذ و
سیطره و هیمنه^۲ ملائکه قرار داد، از ملائکه می‌شود و
آن ولایت ملائکه او را می‌گیرد و او می‌شود ملک و
بعد بالاتر می‌رود. اما اگر آمد و خودش را در تحت
قطب شیطان قرار داد، آن هیمنه و آن شیطنتی که بر

^۱ . فرهنگ دهخدا:

«جزو به واو در اصل جزء به همزه است. شعرا آن را به واو استعمال کرده و
با کلمه عضو هم‌قافیه قرار داده‌اند.»

شیطان و جنود شیطان حاکم است، او را هم می گیرد
و او را هم جزو مجلس خودشان می کند، بیا تو هم جزو
ما هستی. جزو او قرار می گیرد و آن ولایت، او را در
خود محو می کند. آن ولایت، روح این فرد را
برمی گرداند و همانند روح شیطان، او را در خودش
ذوب می کند و می شود اولیاءالشیطان و
اولیاءالطاغوت.

اوّل این طور نیست! اوّل دلش صاف است، اوّل
دلش پاک است و میل به سوی حقّ دارد. یک مرتبه
به طرف شیطان می رود و بعد شروع می کند خودش
را ملامت کردن که ای دادِ بیداد! در اینجا خلاف
کردم، ای کاش این کار را نمی کردم، ای کاش فلان
نمی کردم. بعد یک جاذبه دیگر پیش می آید و دوباره
در اینجا کم کم یک مقدار دیگر از ولایت شیطان
می آید و او را در خود می گیرد. دو نقطه را می گیرد،
سوم را می گیرد، می گیرد تا به حدّی [که خود شیطان
می شود.]

حکایت مرحوم انصاری از فردی که شیطان تمام وجودش را گرفت

مرحوم آقا از قول مرحوم آقای انصاری - رضوان

الله تعالیٰ علیهما - نقل می کردند که می فرمودند:

یک نفر بود که به بعضی از مسائل اطلاع داشت، به بعضی از علوم اطلاع داشت، بعضی از تصرّفات را می کرد. من یک روز در آن میدان همدان به او برخورد کردم و گفتم: «دست از این کارهایت بردار». کارهای خلاف شرع می کرد، کارهای خجالت آور می کرد، کارهای شنیع می کرد. آن شخص گفت: «با وجود این کارهایی که ما کرده ایم چگونه ممکن است رحمت خدا شامل حال ما بشود؟» ایشان فرمودند: «تو توبه کن، رحمت خدا عام است و شامل می شود.»

او رفت و بعد از یک مدّت، دیگر من او را ندیدم. دو سه سال بعد وقتی که من او را دیدم، دیدم شیطان تمام وجود او را گرفته است و دیگر قابل نیست. به او رو کردم و گفتم: «دست برنداشتی تا به اینجا رسیدی!» گفت: «دیگر نمی توانم.»

از جمله کارهایی که او انجام می داد عمل خلاف محصنه به عنوان یک عادت برای او در آمده بود! التفات می کنید کار به کجا می رسد؟! اوّل این طور نیست. با آن کارهایی که می کرد و با آن امور غیر عادی و دخل و تصرّفات که انجام می داد به اینجا رسید. اینها را شیطان می آورد و می گذارد که بیا این

حربه را در اختیار قرار دادم، این وسیله را در اختیار قرار دادم. می آید، می آید و کم کم، کم کم می شود خود شیطان.

توصیه به خواندن همیشگیِ سوره ناس

این سوره را همیشه بخوانید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ *
مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ *
الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱.

﴿الَّذِي﴾، آن خناس، آن شیطان که ﴿يُوسْوِسُ﴾

وسوسه می کند. چه کسانی در صدور ناس

وسوسه می کنند؟ دو دسته؛ یکی اجنه، یکی

مردم. این مردم همان هایی هستند که شدند

شیطان و حالا می آید و بغل انسان می نشیند و

دائماً شروع می کند وسوسه کردن. خیال نکنید

این انسان است که بغلتان نشسته است، خیال

نکنید اینکه برای شما کارت دعوت فرستاده که

آقا بیاید اینجا، انسان است، بلکه این شیطان

است. این دیگر شد شیطان!

^۱ . سوره ناس (۱۱۴). نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۹:

«بگو ای پیامبر! من پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه و صاحب اختیار نفوس مردم، خدا و معبود و مقصود مردم؛ از شرّ وسوسه شیطان و موجود شروری که دائماً ظهور می کند و سپس پنهان می شود؛ و برای تصرف دل حمله و گریز دارد. آن که در سینه های مردم وسوسه می کند. خواه از جنس جنّ باشد، و خواه از جنس انسان!»

لذا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

می‌فرمودند که بترسید از آن زمان و از آن موقعی که در وهلهٔ اوّل جزو اعوان شیطان هستید، کمک‌کار شیطان هستید، کمک‌کار ظلمه هستید، به ظلمه کمک می‌کنید، به ظالم کمک می‌کنید و از گُردهٔ شما برای رسیدن به مطامع بهره می‌گیرد و از سکوت شما و کار شما برای رسیدن به هدفش استفاده می‌کند.

اول اعوان هستید، کمک می‌کنید و بعداً می‌شوید اعیان‌الظلمه یعنی خود ظالم. اوّل عون و بعداً عین، اوّل کمک و بعداً عین می‌شود. اوّل عون شیطان است و بعد می‌شود خود شیطان. اینجا دیگر مُهر می‌زنند. اینجا است که خدا می‌فرماید: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً﴾^۱. دیگر مُهر باطل روی آن می‌آید و این قلب دیگر قابلیت و استعداد هدایت را از دست می‌دهد. انسان باید از اوّل محکم باشد و نگذارد بیاید.

^۱ . سوره بقره (۲)، صدر آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۹:

«خداوند بر دل‌ها و بر گوش آنان مُهر زده است و بر روی دیدگانشان پرده و حائل فراگرفته، و از برای ایشان عذاب عظیمی است.»

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله تعالى علیه -

می فرمودند:

من نشسته‌ام و فلان شخص عالم از یکی از
شهرستان‌های ایران پیش من می‌آید و می‌گوید:
«آقا من شاگرد دارم من افراد را دارم تربیت
می‌کنم. بعضی از این شاگردان از من سؤالاتی
می‌کنند که من نمی‌توانم پاسخ اینها را بدهم.»
(حالا تعریف می‌کند و ایشان می‌فرمودند:) «تو
که نمی‌توانی پاسخ بدهی چرا داری بار اینها را
می‌کشی؟»^۱

به این می‌گویند ولیّ خدا! دارد تذکّر می‌دهد تو
که عرضه نداری جواب اینها را بدهی، برای چه
آمدی مسئولیت تربیت اینها را به دوش گرفته‌ای؟ تو
مثل راننده‌ای هستی که نمی‌تواند ماشین براند،
آن وقت پنجاه تا مسافر را سوار می‌کند و بعد هم در
درّه می‌برد. آن کسی که می‌تواند پنجاه تا مسافر را
سوار کند و خودش هم از رانندگی و از جاده‌ها
اطّلاع دارد، آمد و تذکّرش را داد، اما آیا او قبول
کرد؟! سرش را پایین انداخت و رفت و دوباره به
راهش ادامه داد.

۱. روح مجرد، ص ۴۸۵.

ببینید! شیطان بغل آقای حدّاد هم نشسته است،
 شیطان همه جا هست. بین چطور هم آمده و شریک
 شده است و ﴿وَشَارِكُهُمْ﴾. نفس هم با خود می گوید
 که بیا با اینها شریک شو، رفیق شو و خودت را کناری
 قرار نده، کناره گیری نکن که خوب نیست. «يَدَالِلُ
 مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۱، انسان باید رعایت جماعت و اتّحاد و
 جمعیت را بکند. «خواهی نشوی رسوا هم رنگ
 جماعت شو». اینها را می گوییم، خوب بلد هستیم.
 آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - به تو می گوید
 که مواظب باش! تو داری دستگیری می کنی و باری
 را برمی داری که نمی توانی این بار را بر دوش
 بگیری، بفهم! بار را زمین بگذار. بعد می فرمایند: بار
 را بر گُرده کسی بینداز که بارکش باشد. بیا و به عهده
 من بینداز، آن وقت بین می توانم راه ببرم یا نه؟ اگر
 لنگ زدم بیا و جلوی من را بگیر. ایشان رُک بودند و
 با کسی تعارف نداشتند. بیا و بارت را روی دوش
 من بینداز، اگر لنگ زدم بگو که آقا لنگ زدی. اگر

^۱. نهج الفصاحه، ص ۴۵.

هم لنگ نزدَم، راحت را داری می روی. ایشان با کسی

شوخی ندارد. حقّ که شوخی بردار نیست!

معرفی مرحوم حضرت آقای حداد به مرحوم آیه الله مطهری

بنده در همین جلد دوم اسرار ملکوت که راجع

به شرح حدیث عنوان بصری است و دارم می نویسم

چند روز پیش این نکته را در تشخیص استاد، کیفیت

استاد و کیفیت راه آن نوشته بودم که وقتی مرحوم آقا

– رضوان الله تعالی علیه – به افراد در هر مرتبه ای که

هستند می گویند: «سراغ آقای حدّاد بیایید»، شوخی

نکردند. به یکی از دوستانشان یعنی مرحوم آیه الله

مطهری – رحمة الله علیه – که در اینجا هست^۱

گفتند: «پیش ایشان بروید و امتحانشان کنید،

صحبت کنید.»^۲ این بزرگان که جاهل نبودند، فاضل

بودند، درس خوانده بودند، درس داده بودند، به

مسائل وارد بودند، اطلاع داشتند. کسی نمی توانست

آنها را گول بزند، کسی نمی توانست آنها را فریب

بدهد. کسی نمی توانست سر اینها را با جملات زیبا

و با عبارات دلنشین کلاه بگذارد، میچ او باز می شود.

۱. روح مجرد، ص ۱۶۰.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۱۱.

اینها این طور افرادی بودند. اینکه الآن با این محکمی و با این استقامت می گوید پیش این شخص برو و امتحان کن و بعد بپذیر، در پس این کلام چه نهفته است؟ و با چه نیرو و چه قدرتی این مطلب را می گوید؟ حالا اگر ایشان، من باب مثال مرحوم مطهری می رفتند و با آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - در بعضی مشکلات و مسائل فلسفی و عرفانی صحبت می کردند و آقای حدّاد لنگ می زد و گیر می افتاد، مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - دیگر چه جوابی داشت به ایشان بدهد؟! مسئله تمام بود. چه جوابی داشت بدهد؟ آیا بگوید که نه، شما نفهمیدید. شما بروید و تسلیم بشوید، ده سال دیگر می فهمید. او هم می گوید که آقا برو دنبال کارت! آقا بگذار دنبال کارمان برویم. برو ده سال دیگر یعنی چه؟!

وعدۀ پوشالی دادن به آینده در مکاتب غیر حقّ

هر جا همین طور است دیگر. در هر مکتب و هر درویشی و هر بساطی و هر دکانی هم همین را می گویند که آقا بیا تسلیم بشو حالا بیست سال دیگر می بینی. چه را بینم؟ من دو سال دیگر می میرم، چه

را بیست سال دیگر می بینی؟! آقا بیا تسلیم شو یا برو
دلت را صاف کن، دلت صاف نیست. بگو چه طوری
صاف کنم؟ صابون بزنم؟ از این شوینده های
ظرفشویی بمالم؟ چه طوری صاف کنم؟ راهش را به
ما یاد بده. آن راهی را که تو رفتی یاد بده تا ما هم
بهره مند بشویم، ما هم می خواهیم به نعمات الهی
برسیم دیگر. همین طور یک چیزی روی هوا پیرانند
و یک حرفی بزنند که نیست. و همین طور است،
همه جا همین طور است!

ملاک ورود در مکتب، یقین به حقّ بودن آن به دور از تبلیغات

اما در اینجا این حرف ها نیست! بیا بین و اختیار
کن. اگر دیدی و خلاف اختیار کردی فردا مسئول
هستی. و اگر ندیدی و اختیار کردی هم فردا
می گوید که چرا اختیار کردی؟ این راه، این است و
این مسیر، این است. اوّل بین، حقّ را تشخیص بده
و بعد خودت می دانی. تا حق را تشخیص ندادی،
اینجا با جای دیگر از این نقطه نظر هیچ فرقی
نمی کند. همان چوبی را که در رفتن به جای دیگر
در روز قیامت بر ما خواهند زد، همان چوب را خدا
بر گرده افرادی که در اینجا بیایند و کورکورانه و از

روی هوا و شایعات و تبلیغات و بدون تدبّر و تعقل
بپذیرند خواهد کوفت؛ مسئله این است. دودوتا
چهارتا، و شوخی بردار هم نیست.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - فرمودند:
«برو امتحان کن.» می رود و امتحان می کند، می آید و
می گوید: «این سید مُحیی است.»^۱ آنجا که همدیگر
را نگاه نکرده بودند بلکه با هم صحبت کرده بودند،
مطلب گفته بودند. مگر من ایشان را ندیده بودم، مگر
من پدرم را ندیده ام، مگر من بقیه را ندیده ام؟! شما
خیال می کنید من همین طوری [پدرمان را قبول
کردم؟] البته ما که تسلیم نبودیم! الآن اعتراف
می کنیم که تسلیم نبودیم و فقط غیر از اذیت چیزی
برای ایشان نداشتیم. چه عرض کنم دیگر و حالا
نمی خواهم تعبیراتی بیاورم که باعث ناراحتی رفقا
بشوم ولی بالأخره دیدیم آنچه را که دیدیم،
نمی توانیم انکار کنیم. رفقا، بنده همه را دیده ام، همه
افراد در همه سطوح و در همه مراتب را دیده ایم.
گفت:

^۱. روح مجرد، ص ۱۶۰.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار *** چه کنم

حرف دگر یاد نداد استاد^۱

[حالا به آن شخص که شاگردانی داشت

می‌گوییم:] آن موقع بارت را بر دوش بارکش

نینداختی و به همان مرام ادامه دادی و نتیجه‌اش این

می‌شود که عاقبت عمر، مسیرت به کجا کشیده شد!

چرا؟! حالا آیا آن دنیا از تو می‌پرسند که چرا

دستگیری کردی؟ چرا شاگرد داشتی؟ می‌گویند که

خودت را چه کردی؟ و به تو چه مربوط است؟ چه

کسی گفت بیایی دستگیری کنی؟ چه کسی گفت این

همه مرید برای خودت جمع کنی؟ چه کسی گفت

این همه شاگرد برای خودت جمع کنی؟ چه کسی

گفت طوری آنها را راهبری کنی که آنها تصوّر کنند

غیر از تو کسی وجود ندارد؟ آیا راه‌های دیگر را برای

آنها باز نگه داشتی یا اینکه با چهار چشم مواظب

بودی که از اینجا به جای دیگر تخطی نکنند و جای

دیگر نروند؟ ترس از چه داشتی؟ که مبادا تو را رها

کنند؟! همهٔ اینها چیست؟ **(يَعِدُّهُمْ)**^۲، یعنی شیطان

^۱ . دیوان حافظ، غزل ۳۶۲.

^۲ . سوره نساء (۴) آیه ۱۲۰.

می‌گوید که اگر این آنجا برود، دیگر تو را رها می‌کند! می‌گوید که نه آقا، مسجد دیگری نباید رفت، شما هرچه می‌خواهید در همین‌جا پیدا خواهید کرد، در همین‌جا به‌دست می‌آورید! و اگر خواست برود شروع می‌کند تمام نقیصه‌ها و تخیلات خودش را راجع به آنها به او بیان می‌کند که قطعش کند.

[اما انسان الهی می‌گوید که بگذار] بلند شود و برود. بلند شود به آن مجلس هم برود. بلند شود آنجا هم برود و همهٔ مطالب را ببیند، همه را بفهمد و با عقل خودش و با اختیار خودش هرکدام را که خواست بپسندد. به من چه مربوط است؟! به کسی دیگر چه ارتباطی دارد؟! هر کسی باید در راه و در مسیر باشد.

بیان سرّی که شیطان آن را فهمید

[برمی‌گردیم به قضیهٔ شیطان و سرّ خلقت انسان.] شیطان در اینجا آمد و خراب کرد. ﴿أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ﴾، خدایا حالا کار تو به آنجایی رسیده که این چیزی را که از خاک درست کرده‌ای به من برتری دادی، ﴿كَرَّمْتَ﴾؟!!

پس رفقا، آیه قرآن سرّ را بیان می کند که این سرّ چه بود، همان که آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - فرمودند، بود. قرآن چیزی نمی گوید، فقط همین مقدار می گوید: ﴿أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ﴾ حالا این طوری شده است؟ شیطان به خدا می گوید: «جواب من را بده.» ﴿أَرَأَيْتَكَ﴾ یعنی جواب من را بده. این را که از خاک درست کردی بر من تفضیل دادی و سرّ خودت را در این گذاشتی؟! حالا که این طور است پس من هم بلند می شوم، من هم آدم معمولی نیستم. من هم موجودی هستم که تو به من قدرت دادی، سعه دادی و ظرفیت دادی و شروع می کنم همه را اغوا کردن، همه را گمراه کردن و ﴿لَئِنْ أَخَّرْتَنِ﴾؛ «اگر مرا به تأخیر بیندازی.» خدا هم می گوید که باشد و ما به تأخیر می اندازیم. اصلاً خودمان می خواهیم و اگر نمی گفتی هم مهلت می دادیم. ﴿لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱؛ «اگر مرا به تأخیر بیندازی بر همه ذریه اش لجام می زنم، فقط چند نفری (ته کاسه و ته غربال)

^۱ . سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۲.

می مانند.» و آنها کسانی اند که مخلصین هستند و بقیه به حسب مراتب شان هر کدام در هر مرتبه ای که دارند [از دستبرد شیطان دور می مانند].

نتیجه گیری بحث مربوط به شیطان

دیگر بحث مربوط به شیطان را تا اینجا تمام می کنیم، چون دیگر رفقا از خصوصیات شیطان و جنود شیطان مطلع شدند. بنابراین نتیجه ای که ما می گیریم این است:

اوّل: اینکه خداوند شیطان را بی جهت خلق نکرده است و خلقت آن بر اساس مصلحت بود.

دوم: شیطان بر ما ولایت ندارد، چنانچه ملائکه هم بر ما ولایت ندارند.

سوم: شیطان به زور و به اجبار ما را به جهنّم نمی برد، بلکه ما با اختیار خود راه شیطان را انتخاب می کنیم و از او پیروی می کنیم و به آن سمت می رویم.

چهارم: اینکه این خلقت و این وسوسه شیطان گرچه یک جنبه منفی دارد ولی یک جنبه مثبت هم دارد. جنبه مثبتش این است که ما به کمال می رسیم؛ اگر شیطان نبود ما به این کمال نمی رسیدیم و در حدّ

ملائکه بودیم.

وقتی که ملائکه باشند دیگر خدا انسان را برای چه خلق کند؟! ملائکه هستند دیگر و منظور از خلقت انسان چه معنایی دارد؟ پس اینکه خداوند انسان را خلق کرد برای این بود که او را به این مرتبه بالاتر از ملائکه برساند و برای رسیدن به او، انسان باید اختیار کند و برای اختیار کردن باید جاذبه‌های مخالف هم وجود داشته باشد. پس شیطان به نفع ما است و به ضرر ما نیست. این جنبه مثبت هم از این نقطه نظر برای او هست.

مطلب [پنجم] اینکه تحت سیطره و آن هیمنه شیطانی شیطان قرار گرفتن، نفوس بنی آدم و نفوس اجنه تبدیل به خود شیطان خواهد شد، یعنی این انسان تبدیل می شود به شیطان. وقتی به شیطان تبدیل شد امام صادق علیه السلام می فرماید: «هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقَ.» پس خلق چه کسانی هستند؟ آنهایی هستند که شیطانند، همه در یک ردیف اند.

آن بنده‌ای که خود را در تحت تسلیم الهی قرار بدهد و امور خود را به او بسپرد، دنیا دیگر بر او آسان

خواهد شد و دیگر شیطان نمی تواند گولش بزند. اگر شیطان دائماً بیاید و بگوید که شما اگر در این مجلس شرکت نکنید اسم شما دیگر در اینجا نیست. ولی او با خود می گوید که از آن طرف هم مجلس، مجلس خلاف است من چطور شرکت کنم؟! باز شیطان می گوید که شما باید بیایید و الآن این افراد در این مجلس هستند و شما هم باید بیایید و جزو اینها بنشینید تا اسم شما را هم ببرند. شما اگر پای این اعلامیه را امضا نکنید، این مسئله به اسم شما تمام نمی شود. ولی انسان نگاه می کند و می بیند که این اعلامیه خلاف است، شرکت در این مجلس خلاف است! از آن طرف هم جاذبه ها هست. افراد آمده اند و همه چشمشان به شماست که شما بیایید، ولی انسان می بیند که شرکت در آن مجلس خلاف است. آن مجلس، مجلس الهی نیست. آن مجلس، مجلسی که نور داشته باشد نیست. آن مجلس، مجلسی که در او اسم خدا باشد نیست. ولی از آن طرف شیطان دائماً می گوید و دائماً می گوید تا اینکه شخص با خود می گوید که بالأخره حالا برویم. و یک دفعه می رود

و می رود و دیگر کارش تمام است.

درست مثل شخصی که ناراحتی قلبی دارد و دکتر به او گفته است: «شما باید استراحت کنید.» و شما باید استراحت مطلق کنید. به این شخص می گویند که یک مجلس تشکیل داده ایم، و شما باید بیایید و در آن مجلس شرکت کنید؛ فرض کنید مجلس عروسی است. و شما بزرگ خاندان هستید و اگر نیاید قضیه چه می شود. او می گوید که حالا جلسه را بدون ما برگزار کنید. جواب می دهند که نه، نمی شود، اصلاً تمام رنگ و لعاب جلسه به حضور سرکار است و شما نباشید اصلاً نمی شود. و او دائماً می گوید: «قلبم ناراحت است!» اما بالأخره او را بلند می کنند و به آنجا می روند و می نشیند و سگته می کند و می میرد.

پس آنها مرگ ما را می خواهند نه حیات ما را. شیطان مرگ ما را می خواهد، این مردم مرگ ما را می خواهند، آن هم مرگ ابدی! - این مرگ [در این دنیا که اهمیت ندارد و] فردا انسان می میرد، هر کسی باید به یک نحوی بمیرد. - این مردم مرگ ما را می خواهند، این دنیا مرگ ما را می خواهد و این

جاذبه‌ها و تعلّقات، همهٔ اینها مرگ ما را می‌خواهند.

این را ما باید بدانیم!

جنود وسوسه‌گر شیطان شامل اجنه و مردم

لذا در آیه می‌فرماید: **(مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ)** گروه

شیطان و جنود شیطان هم از اجنه هستند و هم از

مردم؛ اجنه در باطن و مردم از ظاهر وسوسه می‌کنند.

ظاهر و باطن دست به دست هم می‌دهند و دخل ما

را می‌آورند.

لذا از این دفعه باید بدانیم همین‌که یکی پیش ما

می‌آید و حرف می‌زند و می‌خواهد وسوسه کند و

زنگ به صدا درمی‌آید، بفهمیم که شیطان آمده است.

تا اگر انسان یک جا می‌رود و یک تقاضای خلاف از

یکی می‌شود، انسان را به وسوسه می‌اندازد، بدانیم

که شیطان آمده است. همین‌که انسان را دعوت

می‌کنند و کارت برای انسان می‌فرستند که در اینجا

بیایید و در آنجا بیایید و انسان می‌داند شرکت در

اینجا معصیت است و این مجلس، مجلس الهی

نیست، بدانیم این دعوت از طرف شیطان آمده است.

این کارت قشنگ و زیبنده را با خط قشنگ و اکلیل،

در پاکت خوب و خیلی عالی می‌گذارد و در آنجا

می آورد. بله، شیطان هم دعوت می کند!

بیان سرّ سلوک در یکی از حربه‌های شیطان

شخصی برای بنده نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه
نعوذ بالله القابی به کار برده بود که بنده شرم دارم که
آنها را بیان کنم. بنده در جواب نوشتم: این دفعه اگر
یکی از این القاب را بیاورید نامه‌تان را نخوانده، پاره
می کنم و در سطل آشغال می اندازم. فقط بگو: جناب
محترم، یا جناب آقای طهرانی والسلام، همین!

این نامه، نامهٔ چیست؟! شیطان فرستاده است و
در آن دستورالعمل است، در آن بیان حکم شرعی
است، ولی فرستنده کیست؟! مواظب باش که شیطان
آمده است! آیا خوش است آمد؟! بین چه لقب‌های
خوبی به تو دادند، خیلی خوب است. او نیز
می گوید: «بله، ما قابل نیستیم، چه عرض کنیم؟ ما
قابل این مطالب نیستیم.» چرا دروغ می گویی؟!
خیلی هم قابل هستی و چه کسی گفته است که قابل
نیستی؟! شکسته نفسی می فرماید؟!!

حالا فهمیدیم بین حقّ و باطل چقدر فاصله
است. وقتی که از شما تعریف خلاف می کنند چرا
می گویی قابل نیستیم؟! بزن تو دهنش! چرا تو دهن

او نمی‌زنی؟! می‌گویی که «ما قابل نیستیم»، چرا دروغ می‌گویی؟! خیلی هم قابل هستی! چرا دروغ می‌گویی؟! «ما قابل نیستیم» و «این حرف‌ها به ما نمی‌خورد»، این حرف‌ها چیست؟! قبل از اینکه بگویی «ما قابل نیستیم»، شیطان رفته در تمام تار و پود وجودت لانه کرده است. این «ما قابل نیستیم» را شیطان دارد می‌گوید. اشتباه نکن! تو نمی‌گویی و او دارد می‌گوید که قابل نیستیم، او دارد تواضع می‌کند، او دارد شکسته نفسی می‌کند. - این مطالبی را که خدمت رفقا می‌گویم، اسرار سلوک است! - او دارد از زبان تو تواضع می‌کند و این تواضع نیست بلکه این شرک و کفر است. او دارد از زبان تو عذرخواهی می‌کند. همین‌که یک لبخند به لب [آمد کار تمام است].

یک بنده‌ی خدایی بود می‌گفت:

از فلان‌جا برای من يك نامه دادند که نوشته بود: «اللّٰهُمَّ کن لولیک فلان» و اسم يك فلان را بردند، «فی هذه الساعة». من گفتم: لا اله الا الله! لا اله الا الله! ولی من گفتم: نه، من قابل نیستم و از این حرف‌ها.

این شخص این مطالب را با يك خنده‌ای هم

می‌گفت. عجب! اللّٰهُمَّ، نعوذ بالله! ما کجا داریم

می‌رویم؟! به کجا داریم می‌رویم؟! این مسکین

نمی‌داند که با رو به زمین خورده است و «این قابل نیستم» را، شیطان می‌گوید. گفته بود که من در جواب نوشتم: «نه، ما قابل این القاب نیستیم.» این شیطان است که جواب می‌دهد ما قابل نیستیم، شیطان تواضع می‌کند. مرد حقّ آن پدر من بود که وقتی يك نفر آمد پای او را ببوسد چنان با عصا بر کمرش زد که ما گفتیم این کمرش دوتا شد. پای من را می‌بوسی؟! بازی درمی‌آوری، مرا بازی می‌دهی؟! این کاری که او می‌کند دیگر شیطان نیست، او خودش می‌کند. و بلند گفتند: «برو گم شو!»

در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها با چشم خودم دیدم یک نفر از این أقطاب دراویش می‌آمد و چند نفر هم با یک متر فاصله از عقب می‌آمدند. یک مرتبه دو نفر از آن طرف آمدند و تا به او رسیدند، به حال سجده افتادند و پای او را بوسیدند و ایشان همین‌طور بزرگوار، قشنگ، خیلی منظم و مرتّب ایستاد تا آنها مراسم و آداب سلوک را - که آن دلوک است نه سلوک! - کاملاً به نحو احسن انجام دادند و بعد اذن و ترخیص فرمودند که اینها

بروند و به آن چهار نفر ملحق بشوند و شدند شش نفر.

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾^۱ خودش و تمام دار و دسته‌اش را می‌آورد و همه را با سر در جهنم می‌اندازد. تمام اینها چیست؟ این می‌شود کلک و حقّه‌بازی و آن می‌شود حق؛ التفات کردید! در مقابل حق نباید شوخی کرد. اگر بجنید، زده است. یک کمی یک فکر بیاید، زده است. آن آقا هم دستگیری می‌کند، او هم ارشاد می‌کند، - و خدا به دادِ ارشاد او برسد! حالا آن ارشاد چه اسمی دارد؟ - و ایشان هم ارشاد می‌کند، اما این می‌شود مرد حق.

و ما در این قضیه از پدرمان حکایت‌ها داریم. من یک همبان حکایت دارم از این گونه مواردی که نشان می‌دهد؛ بالأخره انسان می‌فهمد. ما که هیچ، افرادی که با ایشان ارتباط نداشتند می‌فهمیدند. این مسیر، مسیر است!

^۱. سوره هود (۱۱) آیه ۹۸.

ترجمه: «فرعون پیروان خود را در قیامت پیشوایی کند و آنها را (با خود) به آتش دوزخ در افکند، که بسیار بد ورودگاه و منزلگاهی است» (محقق)

خودم خسته شدم. هرچه صبر کردیم رفقا بگویند که خسته شدیم آنها هم الحمدلله همّت‌شان بلند است و اشتیاق عالی است و نفوس، نفوس مستعده و نقصان از ماست. چه کنیم که ظرفیت ما محدود است. حالا شاید یک مختصری و تتمّهای مانده باشد که ان‌شاءالله برای جلسه بعد باشد.

امیدواریم خداوند متعال ما را نسبت به وظائف خود آگاه کند و راه را چنان برویم که بزرگان رفته‌اند. و متوجّه باشیم بر اینکه این مسئله را دائماً بزرگان و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - تذکر می‌دادند. من می‌خواستم راجع به این قضیه در تتمّ صحبت‌م عرض کنم که دیگر توانمان تمام شد.

معنای سهل گرفتن شیطان در کلام مرحوم علامه

و دیگر آن کلام مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که می‌فرمودند: «باید شیطان را سهل بگیرید»، چه معنایی دارد؟ حالا اشاره‌ای می‌کنم. مرحوم آقا می‌فرمودند که کاری بکنید قبل از اینکه ما به جهات دیگر فکر کنیم و قبل از اینکه شیطان بخواهد بیاید، قبلاً خودمان را در نظر بیاوریم، این مهم است. قبل از اینکه او بخواهد بیاید و وسوسه کند باید بدانیم که

خودمان در این وسط چه موقعیتی پیدا می‌کنیم،
آن وقت وسوسه او دیگر کارگر نیست. نه اینکه ما
می‌آییم خودمان را فراموش می‌کنیم و وسوسه او را
در نظر می‌آوریم و خودمان را از یاد می‌بریم. آن وقت
کلمات می‌آید و در نزد ما جلوه می‌کند. قبل از اینکه
آن کلمات بخواهد بیاید، خودمان یک لحظه به
خودمان فکر کنیم که خودت در این وسط چه
می‌شوی؟ سعادتت در این وسط چه می‌شود؟
عاقبتت در این وسط چه می‌شود؟ وقتی که این آمد،
اگر هم آن کلام بیاید کم‌رنگ است و آن رنگ و
جذابیت خودش را ندارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ